

می پرسیم علت باقی ماندن حکومتی چنین چه بوده؟ و می بینیم جواب در شکل گیری این اعجوبه نهفته گشته. تغذیه ای مداوم میان سه سنگ بنایش: فلسفه، هدف و وسیله اش. یعنی میان دین مدارانی که عصاره مبارزه را بر دین نهاند، بازیگرانی که با تکیه توجیه وسیله توسط هدف زیر عبادی اسلام عزیز خزیند و هدفی که با کوته نظری گروه اول و وسوسه گروه دوم به نابودی ایران و ایرانی نشانه رفته است.

دشمن ما ابداً خارجی نیست؛ دشمن ما جاهل و متکلم و حده شدن جماعتی است که زبان مردم را در حلقوم خفه می کنند و ملت را نادان تصور می کنند برای خودشان می برند و می دوزند و قیایی چهل تکه را در بهت و نا باوری بر تن مردم می کنند و اینگونه ایام می گذرانند. ایامی که با تولد و سپری شدن سالهای جوانان ایران زمین در گیر است. جوانانی که نه حکومت و نه زیانداران نگاهبان چنین اعجوبه ای را در سطح بر آورده کنندگان نیازشان نمی دانند، و گام را به درستی بلندتر از این جماعت برداشته اند.

روزی که احزاب قدیم به تغذیه از قدرت جدید پرداختند ماهیت خویش را آشکارا به نمایش ما مردم نهادند. تغذیه ای که به با داشت چنین اعجوبه ای جنایتکار انجامید. جامه ریا را کسی جز ایشان بر قامت قیام خمینی نینداخت. نهضت آزادی و توده ایهای هر هری مذهب نقش خود را بجا بازی نموده و با تبلیغ توجیه وسیله برای هدف و گور پدر مردم گویان صداها را خفه کردند. آخر مگر تعدادی آخوند امکان علم کردن چنین دستگاه عریض و طویل سانسور و شکنجه و بدتر از همه لوت هر و اقلیتی چون روز روشن را داشتند؟ آنها کار خودشان را سالیان سال به انجام رسانیده بودند محیطی مقلد پرور که با پیشرفت روزگار به سلاح عقیده نیز مزین گردد و در صحنه جهانی حکمی گردد ولی امر مسلمین. تب ایجاد حکومت اسلامی به تنهایی امکان پذیر نمی بود اگر چماقداران و نظریه بسیج بیست میلیونی به کمک نمی شتافتند. نه این افراد معدود نه عقل این کار را داشتند و نه در مقابل جماعت همراهشان تاب ایستادگی چه در تقییش عقاید از یک قماش اند اما ظاهر متفاوت. وقتی علم آموخته ای چون بازرگان در اثبات خدایش به فرمول ریاضی استناد می کند و رفقای اسب در شگه وار نیرو قوایشان را در دستگاههای امنیتی و جراید این نوچه تازه تزیین کرده می نمایند است که عجیب الخلقه ای با نام حکومت جمهوری اسلامی ظهور می نماید. چماقدارانی که با فرمان امام عزیز و بی فرمان این عروسک! خیمه شب بازیشان به آتش زدن دفاتر جراید، غصب خانه ها، شکنجه و اعدامها پرداختند و سرانجام با بالا رفتن از دیوار سفارت آمریکا و تسخیر لانه جاسوسی اشان محیط جاسوس زده راه انداختند و مهر تایید حضور انور جن شناسشان را بر انقلابیون و انقلاب خواهان کوباندند این بیست و پنج سال برنامه و هدفی نداشته اند جز با جریانات هماهنگ کردن خودشان و بقا به منظور هدف والای کینه اشان با مردم ایران.

محیط آلوده وجودشان را چنان رنگ تقلبی پاشیدند که دیگر نتابنده ای مقاوم یافت می نشود مگر از نوع تولیدی خودشان و این شد وضع ما که می بینیم. امروز پس از سالها ریشه دوانیدن این زالو صفقات مرگ جوانان را می بینی. اصلاً این قار قار کلاغان برای نابودی همین جوانان بلند گشت و ضحاک زمان روزی در لباس اسلام نابش روزی با تبلیغ شربت شهادتش و نهی از منکرش شلاق مرگ را کوبید و کوبید.

حکایت ما حکایت نوزادی است که در تاریکی این چنین زاده شد. دالانی که سالها تلاش متحجران مذهبی بر ژرفای آن افزوده و خفاشان مساط بر آنی که بر هر حرکت و جنبشی را با زهر نیش خویش می آلاینند. دالانی به دور از دنیای آزاد و فرزندان حیرت زده این محیط وحشت که بی پناهی خویش را تا عمق استخوانشان حس می کنند. حاکمانی که سالهاست به مبارزه با اصل انسانی برخاسته اند همه چیزشان تقلبی و هر کلامی چون از صافی عقیدتی شان می گذرد در دل نا نشین. دلی که هنوز در این قعر نکبت حی و حاضر است و در سینه تنگ به پناه خزیده و چه متجاوزانه بر آن می تازند. امید را می میرانند. درد نا آشنایانی که ملت را احمق تصور کرده و هر بار به طریقی می کشند طوری که بگویی بد است بدتر نباید. تمثیل حقیقی عکس العمل مردمانی محتاط و نا امید. با هر بدی می سازند و اگر هم دست آخر نمی برکشند اینکه بد است بدتر نباید. غافل از دمی که هر آن بزرگتر و حجیم تر زیر پایشان گسترانیده اند. و در این محیط زندگی در محدوده تولد و مرگ در جریان است. جوانه هایی که از قعر این دالان سر کشیده اند اما در هر نیم قدمی متصرفان اندیشه خیز برداشته اند مگر این جوانه را تصاحب کنند یا نابودش. غاصبانی که سالهاست با گریم آبی بر چهره مرده خویش زده اند و عجباً که به این نقش ادامه می دهند شاید چون بقای خویش را در آن می بینند. اسارت خویش را می خواهند بر دوش جوانه ها نهند غافل از رهایی خویش از اسارت. تقلید و تبعید را سنت کرده اند و سدهای مقابل آزادی را ضخیم تر. غافل از اینکه جوانه با نگاه به پای در اسارتش قد بر می افرازد و ز هر چه رنگ تعلق پذیرد گریزان است. همش به خود رسیدن است و بس. نه خدایی خشنمناک و خون تشنه و نه معجزه ای در دست تیر زن از حرکت باز نمی دارد چون راه دیگری نیست جز مرگ و نابودی. صحنه ها را ناظر است و بازی مزوران را به تلخی می نگرد: دستان در حلقه نازگرفتار نموده شان را نشان می دهند انگار این بیست و پنج سال درمندان و روشنفکران این جامعه فریادی نداشته اند جز همین ندا که امروزه از جماعت دویست و هشتاد و سه نفره الحاقی به احزابی چون نهضت آزادی، توده و جبهه ملی سر می زند. از یکطرف هر هری مذهبی چون شریعتمداریهای تنور سوزانی ملت را آماده تر می نمایند و از طرفی این جماعت داربست صفت سعی در دلال و واسطه سازی برای صدامی ملت شده اند. در این بزنگاه این دو جماعت باز ورق کشتار و سوار شدن بر گرده مردم را بر میز خود بنا نموده می کوبند و با فرض احمق تصور کردن ملت به شوق قدرت و متکلم وحده بودن خویش شتابانند. آقایان و خانمها سعی در پنهان کردن خواسته واقعی مردم داشته غافل از اینکه خواست آزادی خواسته ای واضح و آشکار است لزومی به عبور از صافی اعتبار یا وکالت ایشان نداشته و در محیطی که آزادی نیست ادعای حزب و سخنگوی سیاسی ورطه ای است برای دلسرد کردن و آرزو تصور کردن دست یابی به حق و آزادی واقعی.

گفتیم آزادی کردیدش اسلامی گفتیم رهایی گذاشتیدش نهضت آزادی گفتیم رفراندوم کوبیدیدش حذف ولی فقیه فریاد اتحاد برخاست کردیدش برای این روز و اتحادی خودی برای لوث کردن متحد شدن مخالفان واقعی. گفتیم جوانان رخنه ها کردید و تلاشها می کنید برای سر به راه آوردن جوانه ای که از شعار گریزان است. غولی دارید می سازید که اگر به خود نیاییم سالها زمان می برد تا دل به نابودی اش خوش کنیم. با استفاده از کلمات و واژه های امروزی چنان لعابی بر روی جهل حاکم می زنید که امان از چنین شب تیره ای. بیچاره ولی فقیه اش را یک شبه می توان از صفحه روزگار محو کرد اما با اعجوبه هایی چون ابراهیم یزدیها و حاکمان و قاتلان واقعی چه کنیم.

این بار هر چند به تلخی نظاره گر هر ترفند شماییم می گوئیم احتیاج به قیم و وکیل نیست. ایرانی اندیشه آزاد می خواهد و خودش سخنگوی خودش است. برای این تولد و رساندن صدایش از سد شما می گذرد. با شناخت از افسون بقای شما که سوغات نکبت و عقب ماندگی را جایگزین سالهای زندگی بهتر نمودید این جوانه گامی بلندتر از قامت شما بایست بردارد.....

سایه

مرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و سه